

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

در بحث احکام وضعی و تکلیفی هم در کتب اهل سنت در کتب اصولشان و هم در بحث هایی که علمای شیعه به مناسبتی آوردند متعرض بعضی از احکام شدند که آیا از احکام وضعی هستند یا احکام تکلیفی؟ من جمله از آن ها صحت و فساد است و عرض کردیم که خب بعضی ها آن ها را از احکام وضعی می دانند و بعضی ها هم تفصیل قائلند چند جور تفصیل، مرحوم نائینی عرض کردیم برای اقوال شیعه فعلا متاخرین همین کلمات مرحوم آقای نائینی و آقاضیاء را می گوئیم بعد بر می گردیم به طرحی که اهل سنت داشتند و البته آن ها در بحث صحت و فساد بیش از این مقداری که اعلام ما متعرض شدند متعرض شدند.

مرحوم نائینی می فرمایند که مراد از صحیح تارة مراد این است که شیء واجد یک خصوصیتی باشد که ینبغی أن یکون واجدا لها بحسب طبعه، یک خصوصیتی باید داشته باشد که هر شیئی به حسب طبیعتش دارای آن خصوصیت باشد، این را به معنای اول صحیح گرفتند و فرمودند این در امور تکوینی هم درست می آید مثلا می گویند این سرکه صحیح است یا حالا در اموری که بسیط است به تفکر قدما آب و خاک جز بسائط بودند مثلا این آب صحیح است دارای آن خصوصیت است.

بعد ایشان می فرمایند به این که این و گاهی هم این مطلب در امور تعبدی می آید، اعتباریات می آید، مثلا می گویند إن هذه الصلوة صحيحة یعنی واجدة للخصوصية التي ینبغی أن تكون الصلوة واجدة لها، این نماز صحیح است، البته این هذه الصلوة صحيحة واضح نیست مراد ایشان که مراد در مقام تطبیق است یعنی مثلا فرض کنید شخصی که نماز می خواند ما می گوئیم این نمازش درست است در بیان مصداق است که صحت و فساد در مصداق بیاید یا مرادش مقام تشریع هم هست یعنی شارع بگوید صلوتی که إلى القبلة باشد صحيحة، مثالی که بعد می زند با دومی بهتر می سازد.

بعد ایشان می فرمایند که این صحت از مقام ذات انتزاع می شود و ربطی به مقام جعل ندارد و علی هذا تكون الصحة من الدواعی و
علل التشريع غير منتزعة عن التكليف، این انتزاعی نیست، نه حکم وضعی است نه، حالا مهم این است که ایشان می فرماید و لعل
المراد من الفساد في قوله عليه السلام في صحيحة ابن بكير که عرض کردیم عادتا موثق است

فالصلوة في شعره و وبره

البته دیروز عرض کردیم آن روایت و بر را جابجا بکنیم کلمه و بر را و بر نخوانیم، و بر بخوانیم، لکن به هر حال باید یک نوع تسامحی
در روایت باشد یعنی یک نوع چون گاهی هم شده در لغت عربی مثلا حیوانی که دارای یک خصوصیتی روی پوست بدنش هم صاف
نیست و بر بگویند، حتی به مثل گوسفند، حالا گوسفند که و بر ندارد، صوف دارد و إلا فالصلوة في شعره، وبره و كل شيء منه فاسدة
لا يقبل الله تلك الصلوة، ایشان در این جا به این معنا

و هو هذا المعنى، مراد این باشد، فیکون المراد من فساد الصلوة هو أن الصلوة في الوبر و الصوف و نحوه لا تكون واجدة للخصوصية
التي ينبغي أن تكون عليها و فاقدة للملاك و المصلحة التي اقتضت الامر بالصلوة، مراد این باشد.

البته این مقدار که ایشان فرمودند که تفسیر عبارت بود، وجه استظهار را فرمودند، فقط تفسیر احتمالات این است، خب از کجا مراد
این است؟ ما هم درست ملتفت نشدیم که چطور ایشان فساد را در این جا به این معنا گرفتند یعنی این نماز ملاک ندارد، این نماز
ملاک دارد و خصوصیت ندارد، احتمالی می گویم چون من عمدا عبارت را کامل خواندم که معلوم بشود خود ایشان توضیح ندادند.

دو سه تا یعنی چند تا احتمال می شود داد، ما احتمالات یکمی واضح ترش را عرض بکنیم، یکی این که شاید دیده الصلوة فاسدة جمله
اسمیه است، چون این بحث هست که انشاء با فعل امر است یا بعضی از جمل خبریه، مثل صیغه ماضی، اعاد صلوته، یعید صلوته، این
بحث هست حالا یا انشاء با صیغه جمله اسمیه هم می شود یا نه؟ مثلا بگوییم زید قائم یعنی زید بایستد یعنی يجب عليه القيام، زید
خارج یعنی زید بیرون برود، فلیخرج، این را ما سابقا چند بار هم توضیح دادیم در مباحثی که در اوائل اوامر هست به این مناسبت آن
جا هم متعرض شدند مثل مرحوم آقای خوئی منکر است، می فرمایند جمله اسمیه به معنای انشاء نمی آید اما الان مبنای نائینی در

ذهنم نیست. به هر حال احتمال دارد که ایشان بگوید الصلوة فاسدة چون جمله اسمیه است و جمله اسمیه برای انشاء نمی آید پس معنا ندارد که این جا انشاء باشد، طبیعتاً می شود اخبار، اگر اخبار شد گاهی اخبار از ملاک و مصلحت باشد، قاعده اش این طور است. شاید چون ایشان توضیح ندادند که چرا این جا معنای عبارت را ایشان این جور معنا کردند، خود ایشان توضیح ندادند. احتمال دیگر دارد کلمه لا یقبل الله تلك الصلوة است که این به ملاک بیشتر اشبه است، خدا قبول نمی کند، این مورد قبول الهی واقع نمی شود، این به ملاک این تعبیر بیشتر اشبه است، تعابیری که مثلاً در قرآن دارد که فلم تجدوا مائاً فتیمموا صعیداً طیباً، این فتیمموا امر است، انشاء است، یرید الله لیطهرکم، یا لیرید الله بکم، این یرید الله جز مبادی جعل است، عرض کردیم در مبادی جعل اولاً ملاکات است، بعدش حب و بغض است، بعد اراده است، چون عرض کردیم این هفت محوری را که ما تصویر کردیم برای حکم و قانون، هر محوری ادبیات خاص خودش را هم دارد، هر محوری دارای ادبیات خاص خودش است، مثلاً إن الله یحب التوابین، یحب المطهرین، ظاهرش این جزء مبادی جعل است یعنی بعد از ملاک دارای ملاکی است، تطهر دارای ملاکی است که خدا دوست دارد، ظاهرش این طور است، شاید لا یقبل الله تلك الصلوة را ایشان ادبیاتش را ادبیات ملاک و مصلحت دیدند، شاید، خب خود این مطلب یک مطلب لطیفی است که ما کجا ادبیات را ادبیات، یعنی چون این مقامات را ما جدا کردیم برای ما خیلی راحت است، هفت محور فرض کردیم این آیا در محور تشریع است یا در محور بیان مبادی جعل است؟ مثلاً ملاکات یا حب و بغض

ما به نظر ما می آید که هر کدام ادبیات خاص خودش را دارد مثلاً الرجال قوامون علی النساء، این ظاهراً مقام تشریع است، بما فضل الله، ظاهراً مقام ملاکات است، یکیش ملاک است و یکیش تشریع، بما فضل الله بعضهم علی بعض ظاهرش که مقام ملاکات است و بما انفقوا یا همین آیه دیگر که عرض کردم فلم تجدوا مائاً فتیمموا، این تعبیرش تعبیر جعل است، این مقام جعل است، یرید الله لیطهرکم، این ظاهراً بیان مبادی جعل است، پس هر کدام ادبیات خاص خودش را دارند، این که لا یقبل الله تلك الصلوة، به این معنا باشد که ملاک است ظاهراً شاید، البته عرض کردم چون این تقسیم هفت محور را آقایان که ندارند، ما برای توجیه کلمات مرحوم، شاید مرحوم نائینی لا یقبل الله تلك الصلوة، این را به ملاک بیشتر شبیه دیده، مثل یرید الله لیطهرکم، خدا قبول نمی کند، فاسدة لا یقبل،

عرض کنم که لکن انصافش این مطالبی که ایشان فرمودند اگر مراد ایشان این باشد، به هر حال بنده صاحب التقصیر که از روایت مقام جعل می فهمم، مقام انشاء است نه این که مقام اخبار از ملاک باشد، صحبت ملاکات نیست، لکن عرض کردیم در مجموعه آیات و روایات در شریعت مقدسه تعبیر قانونی یکنواخت نیست، این یک مشکل کلی است، نه این که این جا باشد، گاهی داریم لا احرام إلا من المواقیت التي وقتها رسول الله، گاهی داریم لا ینبغی لک أن تحرم إلا من المواقیت التي وقتها، گاهی داریم لا صلوة إلا إلى القبلة، گاهی داریم لا تصل إلا إلى القبلة، گاهی به صورت نهی است، گاهی به صورت لای نفی جنس است، یکنواخت نیست، تعبیر یکنواخت نیست، ظاهر فالصلوة فی شعره و وبره فاسدة مقام جعل باشد، طبیعتا اگر می خواهد مقام جعل باشد مراد جدی این است که خداوند متعال از این نماز نهی کرده است، این لا یقبل ولو به صیغه اخبار است لکن مراد جدی انشاء است و عدم قبول به خاطر نهی است، یعنی ابتدائا کلام به تعبیر اخباری است لکن مراد جدی این است و لذا عرض کردیم این دو تا مراد را ما چند بار توضیح دادیم فرق بین این ها، مثلا لا احرام إلا من المواقیت، این جا لا احرام بود، باز می گوید لا ینبغی لک أن تحرم إلا من المواقیت به صیغه فعل آورد، هر دو یکی است، فرق نمی کند، هر دو مفادش یکی است، مفاد هر دو هم به نظر این حقیر سراپا تقصیر لا که می آید به معنای اعدام است، لا در لغت عرب به معنای برداشتن است، آن وقت وقتی در لا احرام می آید یا در لا تحرم إلا من المواقیت می آید این لا کارش برداشتن است، گاهی می آید احرام را بر می دارد می گوید احرام نیست، پس در نتیجه حرام است، تو حق نداری احرام ببندی، گاهی می آید می گوید احرام نبند یعنی حرام است پس در نتیجه احرام محقق نمی شود لذا به ذهن ما می آید هر دو دارای یک مفادند یعنی یک معنا دارند هر دو عبارت، معانیشان یکی است و معانی هر دو عبارت از این است که هم نهی است یعنی هم طرف را مانع انجام کار می شود و هم نفی است، می خواهد بگوید این احرام محقق نمی شود. این صلوة محقق نمی شود، لا صلوة إلا إلى القبلة، البته عرض کردم این اخيرا هم عرض کردیم متاخرین اصحاب ما این جور تعبیر را فقط ارشاد به مانعیت می گیرند، مولویت توش در نمی آورند به خلاف قدما که مولویت در می آوردند در ارشادیتش بحث می کردند که آیا دلالت بر

فساد می کند یا نه؟ به ذهن ما هر دو در می آید، البته در لا احرام نفی ابتدائاً واضح است، نهی در آن فهمیده می شود، لا تحریم نهی ابتدائی است و نفی هم از آن فهمیده می شود.

به هر حال آن چه که فعلاً به ذهن این حقیر سراپا تقصیر می آید فالصلوة فی شعره فاسدٌ انشاء است، اخبار نیست، لا یقبل الله تلک الصلوة این تعبیر اخباری است، قبول دارم، اولاً جمله انشائی به معنای جمله اسمیه برای مقام انشاء به ذهن ما مانع عرفی هم هست مثلاً بگوید این زید خارج است، الان عرب ها هم بکار می برند، خارج یعنی فلیخرج، این که الان بکار برده می شود، این که الان مشکل ندارد، آن وقت در روایات هم مخصوصاً اگر ما جمله ی اسمیه را توسعه بدهیم حتی به مثل ظرف و جار و مجرور مثلاً المومنون عند شروطهم، به حسب قاعده نحوی جمله اسمیه است دیگه المومنون عند شروطهم با این که مراد وجوب وفاء است، المومنون عند شروطهم جمله اسمیه است لکن مراد جدی یجب الوفاء، الله علی الناس حج البیت جمله اسمیه است لکن مراد وجوب است، حالا این آن جاهایی که ظرف و، چون این ها را سابقاً توضیح دادیم، حال خیلی تکرار نداریم برای تنویر فکر عرض می کنیم و جاهایی هم داریم که جمله اسمیه تمام است مثل الزعیم غارم، العاریة مردودة، از کلمات قصار پیغمبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه است، الزعیم غارم، کسی که ضامن، زعیم در این جا ضامن، کسی که یک چیزی را ضامن می شود باید غرامتش را بدهد، آب را به عهده من، من به عهده بگیرم باید پرداخت بکنم، الزعیم غارم یعنی یجب علیه غرامة ما ضمنه، العاریة مردودة یعنی یجب ردّه، جمله اسمیه است، قطعاً جمله است العاریة مردودة، لکن مراد در مقام انشاء است پس این که ایشان فرمودند جمله اسمیه در مقام انشاء بکار برده نمی شود این موجود است و سرّش هم عرض کردیم این سنخ بحث ها را ما اصولاً خودشان چون عرض کردیم نکته فنی دارد، در مکه و مدینه در جزیره العرب اصولاً قانون چون وجود نداشت تعابیر قانونی وجود نداشت، اصلاً تعابیر قانونی نبود لذا یکی از اساس کار های بسیار مهمی که از شئون امامت و ولایت و وصایت بود این که این حدود قرآن و سنت را بیان بکنند، این چجوری است مثلاً؟ وجوب است؟ اخبار است؟ انشاء است؟ ارشاد است؟ این نکته باید بیان می شد، این در حقیقت نکته اساسیش این است چون تعابیر قانونی نبود، وقتی تعابیر قانونی نبود خواهی نخواهی تعابیر مختلف می آید مثلاً یکی از چیز هایی که به عنوان یک عرف

اجتماعی بود چون خیلی کتابت هم بلد نبودند مخصوصا این مال شعب ابوطالب که نامه ای نوشتند که مثلا نسبت به بنی هاشم این کار را بکنند این نامه را هم در کعبه آویزان کردند به عنوان این که، لذا خود این نوشتن یعنی تمام این عشائر و قبائلی که بودند ملتزم شدند که این را انجام بدهند، خب این مفهوم در آیات ما هم منعکس شده، کتب علیکم الصیلام این کتب یک پدیده اجتماعی بوده که کتابت یعنی الزام، اما الان در زمان ما نوشتن توش الزام ندارد، آن نحوه ی نوشتنش فرق می کند، چی نوشت حالا؟ لذا هر عبارتی را باید در همان زمان، تا کتب آمد یعنی موکد است، قطعی است چون در آن زمان، حالا زمان ما کتابت زیاد شده همه مردم می نویسند، همه نوشتن بلدند، کتب به معنای الزام در نمی آید، اگر گفتند کتب می گویند خیلی خب چی نوشته شده؟ الزام؟ استحباب؟ آن نوشته را نگاه بکنیم، دقت بکنید نکته فنی این است پس بنابراین من به ذهنم می آید فالصلوة مخصوصا این روایت بنا بر این که قبول برای ما کلام خود رسول الله است، این از آن روایتی است که کلام رسول الله است، چون دارد که اخراج کتابا، عرض کردم حالا چون به این مناسبت در کتاب بصائر صفار آمده که کتبه علی من فلق فیه، ضمیر فیه به رسول الله، فلق به معنای شکاف است، فیه هم حالت مجرور فو، فو یعنی زبان، دهان، فا و فو اسمای سته، یعنی از دو لب پیغمبر، فلق فیه، من تصادفا یک سفر مدینه بودم یک آدمی بود خیلی خوشش آمد با این که رانندگی می کرد، گفت بگذار من بنویسم خیلی عبارت زیبایی است، این را من در وسائل، نگاه کنید در غیر وسائل ندیدم، در کافی ندیدم، در اختصاص شیخ مفید یک احتمالی می دهم اما در بصائر دارد

یکی از حضار: کافی هم هست

آیت الله مددی: کافی هم هست، اما من در کافی ندیدم، دیشب به ذهنم آمد هر چی فکر کردم در کافی، حدیثش هم معتبر است مشکل ندارد، خیلی تعبیر زیبایی است یعنی این را از میان دو لب پیغمبر نوشته امیرالمومنین، من فلق فیه، فیه یعنی دهان رسول الله، از شکاف دهان یعنی از میان دو لب پیغمبر این مطلب را نوشته، عرض کردیم شواهد هم در اهل سنت هست هم شواهد پیش ما موجود است و عرض کردیم یکی از عجائبی که هست این است که در همین روایت ام سلمه، نه در روایت ما، دارد پوست گوسفند هم بوده چون می دانید سابقا از پوست آهو بیشتر برای نوشتن استفاده می کردند و الان هم یک دفعه دیگه هم عرض کردم، یک مجموعه ای

.....

هست قرآن های عهد اموی اصطلاحاً می گویند، البته یک قرآنی است که می گویند زمان رسول الله نوشته شده، تمام این ها روی پوست گوسفند است، چیز عجیبی است یعنی این قرآن هایی که الان موجود است و منسوب به زمان رسول الله است این ها هم پوست گوسفند است، این ها هم پوست آهو نیست، در آن روایت ام سلمه هم دارد که پوست گوسفند بود، حضرت امیر یک پوست گوسفندی را آوردند پر نوشتند، تمام آن پوست را از اول تا آخر، پیغمبر صحبت می کردند حضرت نوشتند، در این روایت هم تطبیقش است، فاخرج کتاباً زعم أنه من املاء رسول الله، من فکر می کنم مراد جدی این کلام که از رسول الله صادر شده خیلی شواهد ما قوی است انصافاً، این روایت خیلی نکات فنی تاریخی خوبی دارد این روایت در مقام انشاء است نه مقام اخبار، به نظر من می آید ادبیات، ادبیات مقام جعل است نه ادبیات مقام ملاکات و مصالح، البته عرض کردم چون مرحوم نائینی این تقسیم ها را فرمودند طبق کلام نائینی باید بگوییم ادبیاتش ادبیات مقام ملاکات و مصالح است، لکن من فکر می کنم ادبیاتش ادبیات مقام جعل است نه مقام ملاکات پس صلوة فاسدة پیغمبر حکم می کنند که این نماز فاسد است، و لا یقبل الله تلك الصلوة، من دیروز یک نکته ای را عرض کردم به قول قدیمی ها مشق شب می گفتند، این روایاتی که ما داریم که توش کلمه صحیح و فاسد را انسان استخراج بکند لطائف دارد، نمی دانم دیروز گفتم یا نه حالا اگر گفتم که تکراری است، اضافه بر این ما یک مرادفات صحیح و فاسد هم داریم، این هم خیلی لطیف است مثلاً این جا فاسدة لا یقبل الله یا إنما یتقبل الله، خدا قبول می کند، ما از این مرادفات هم بهش اضافه بشود خیلی لطیف است، مثلاً یکی از کلماتی که اهل سنت هم نوشتند، درست هم هست، در روایات اهل سنت هم هست، در روایات ما هم هست، یُجزی و یَجوز، لا یَجوز فی الضحایا، این یَجوز یعنی یصحّ، این یَجوز، لا یُجزی کذا، این ها به معنای مرادفات است، اگر این مرادفات صحت و فساد هم استخراج بشود خیلی مجموعه قشنگی در می آید، یک عده مرادفاتش، یکیش این جا مثلاً لا یقبل الله تلك الصلوة، علی ای حال کیف ما کان این توضیح را، البته این مطلبی که ایشان فرمودند بعد من یک مناقشه ای در خود مطلب ایشان و یک توضیحی را فعلاً داریم اشکالات کوچک مطلب را می گوییم یک اشکال کلی روی مطلب هست که بله عرض می کنیم.

پس به ذهن من خلاصه بحث آیا این ادبیات مناسب با مقام جعل و تشریع است؟ یا این ادبیات مناسب با مقام ملاکات و مصالح است؟ پس صلوة فاسدة لا يقبل الله تلك الصلوة، روشن شد؟ ظاهر مرحوم نائینی دوم است که می گوید ملاک است، صلوة لا تكون واجدة للخصوصية التي ينبغي أن تكون، من به ذهنم می آید مقام تشریع است، ولو به صورت جمله اسمیه است و لا يقبل هم ظاهرش اخبار است اما مقام تشریع است، و اشاره به این است که این نماز منهی عنه است، این نماز را شارع نمی خواهد، بلکه ما احتمال دادیم که اگر حتی نهی هم باشد هم حرمت در بیاید، گفتیم به حسب لفظ بعید نیست قدمای اصحاب هم نوشتند، به حسب لفظ مشکل ندارد.

بعد مرحوم نائینی می فرماید و اخرى يراد من الصحيح كون الشيء موافقا لما تعلق به التكليف، موافق با امر باشد، أو الاعتبار، مراد از صحيح این است، فيقال إن هذه الصلوة صحيحة، البته عرض کردم این جا هم باز همان مطلب که این صحت و فساد را ایشان به مصداق می زند یا به خود مقام جعل هم می زند؟ چون ظاهر آیه دیگه امروز نخواندیم چون بعد از این هم نمی خواهیم بخوانیم، آقای خوئی در تقریرات علی ما فی التقرير می فرماید صحت و فساد به مصداق منطبق می شود مثلا این مصداق منطبق می شود، می شود صحیح و نمی شود می شود فاسد، إن شا الله عرض خواهیم کرد که لازم نیست مصداق باشد

إن هذه الصلوة صحيحة أي كونها موافقة للمأمور به

البته عرض کردم این مطلبی است در همان باب اجزاء، آن جا عرض کردیم، البته آن جا بیشتر آقایان، معروف است به متکلمین که وارد این بحث شدند صحت را به معنای موافقت امر گرفتند، و به اصطلاح به عبارة اخرى ماتی به مطابق باشد با مأمور به، یعنی آن و اصلا مراد جدی از امر هم همین است که شما اراده فاعلیتان مطابق باشد با اراده آمری، تطابق اراده فاعلی با اراده آمری یعنی اگر آمر گفت نماز را با این قیود بخوان شما هم با این قیود خواندید این جا تطابق بین الارادتين است چون عرض کردیم در باب تکالیف حقیقتا تکلیف این نیست که یعنی آن غرض ادنی، غرض نزدیک، آن غرضی که تخلف از تکلیف پیدا نمی کند ایجاد اراده در شماست، ایجاد شوق نفسانی در شماست برای این که این کار را انجام بدهید، این اراده اراده فاعلی است، این اراده فاعلی باید با اراده آمری یکی بشود، تطابق اراده فاعلی با اراده آمری اسمش را صحیح می گذارند، اگر این دو تا اراده یکی شد طبق همان اراده آمری انجام دادیم

می شود صحیح، این مراد مرحوم نائینی از موافقا لما تعلق به التکلیف یعنی تطابق بین ارادتين و عملی که در خارج انجام داده می شود اراده شما طبق اراده آن باشد، اسم این را صحیح می گذارند، اگر نباشد فاسد.

بله و هذا العقد صحیحُ آی کونه موافقا لما اعتبر فی موضوع الملكية

آن چه را گفته، در این جا آن چه را که شرط کرده شما طبق آن

و يقابله الفاسد

عرض کردم ان شا الله شاید دیگه امروز تمام کردیم فردا خواهیم گفت که یک بحثی است که آیا مقابل صحیح فقط فاسد است یا مقابل صحیح دوتاست؟ باطل و فاسد و باطل غیر از فاسد است

و هو عدم کونه موافقا للمأمور به

موافق نباشد، البته این بحث را من سابقا هم به نظرم در همین بحث مکاسب اشاره کردیم یک مقداری هم از کتاب صمهودی خواندیم که با بحث های معاملات روز هم بحث شده بود.

و هذا المعنى من الصحة و الفساد هو الذى ينبغى البحث، بعد ایشان اقوال را گفتند

بل قيل بالتفصيل بين الصحة و الفساد فى باب المعاملات و فى باب العبادات، این تفصیلی را که ایشان، البته بعضی از تفصیل را ایشان نقل نکردند، این تفصیلی را که ایشان قائلش هم نقل نکردند این باب معاملات و عبادات این همینی است که در کفایه آمده، بل قيل بالتفصيل فى خصوص العبادات ايضا، این که امر واقعی باشد یا ظاهری، این تفصیل را شاگرد ایشان مرحوم آقای خوئی قائلند. بعد ایشان که می فرماید و هذا التفصيل، چون دیگه حالا نمی خواهیم بقیه عبارات را بخوانیم.

بعد ایشان و هذا و لكن التحقيق أن الصحة و الفساد ليسا من الاحكام الوضعية المتصلة بالجعل بل فى بعض موارد يمكن منع كونهما منتزعين من المجعول فضلا عن تآثر

انتزاعی اند، مجعول هستند اما انتزاعی، و توضیح ذلك هو أن الصحة و الفساد بمعنى مطابقة الماتى به للمامور به الواقعية أو الظاهرية البته آن مسئله واقعی و ظاهری را ایشان یک توضیح مختصر داده، حالا من آن توضیح ایشان را رد نکردم، حالا بخوانم چون چند لحظه وقت هم هست، این توضیح بین ظاهری و واقعی این است و هذا التفصيل إنما نشاء من توهم أن اجزاء الامر الظاهري و عدمه عبارة عن الصحة و الفساد، خیال کردند اجزاء به معنای صحت و فساد است، بحث اجزاء را با صحت و فساد یکی گرفتند، نه درست هم هست، یکی نیست، یکی است تعدد ندارد.

و این درست است، این مطلبی که ایشان نقل می کند که آقای خوئی هم دارند چون دیگه وقتی امر ظاهری آمد شما طبق امر ظاهری انجام دادید و شارع حکم به صحت کرد این ظاهریت است، پس این احتیاج به حکم دارد، احتیاج به جعل دارد اما اگر واقعی بود در امر واقعی مطابقت و عدم مطابقت امر واقعی است، این احتیاج به جعل ندارد مثلاً شما آب خواستید ایشان هم آب آورد، این دیگه صحتش احتیاج به جعل، قابل جعل هم نیست چون عمل شما مطابق بود با آن چه که آن اراده فاعلی شما با اراده آمری او با هم یکی بود اما اگر پسر شخص آمد گفت که نان بیاورید مثلاً پدرم نان خواسته و نان بردید، گفت نه آقا من نان نخواسته بودم، حالا آوردید اشکال ندارد، گفت آقا پسران گفت من لذا آوردم، این خب اشکال ندارد اما این باید به جعل باشد، صحیح بودن نان آوردن باید به جعل باشد، تا توش جعل نباشد درست نیست چون امر واقعی است، این نکته ایشان.

ایشان می فرمایند توضیح ذلك صحة و فساد بمعنى مطابقة الماتى به للمامور به الواقعي أو الظاهري إنما ينتزعان من نفس فعل المكلف فإن كان مطابقاً للمامور به، ایشان می گوید فرقی نمی کند، مطابقت یکی است، چه می خواهد مطابق با حکم ظاهری باشد چه حکم واقعی باشد، ينتزع عنه الصحة و إن كان مخالفاً ينتزع عنه الفساد و به عبارت دیگر صحت و فساد از مقوله اعتباریات نیستند، از مقوله انتزاعیات اند، عرض کردیم اعتباریات حکم اند، انتزاعیات حکم نیستند، خود مرحوم نائینی هم در همین مقدمات همین بحث مقدمه ای را گذاشتند که فرق است بین انتزاع و اعتبار، انتزاعی یعنی شما یک چیزی را در نظر می گیرید عنوانی را به لحاظ یک چیز دیگر در بیاورید، چیزی را شما جعل نمی کنید، چیزی شما اضافه نمی کنید اما در اعتبار شما چیزی را قرار می دهید، این دو تا

.....

با هم دیگه فرق می کنند، فرض کنید من این جا نشستم شما عنوان فوقیت سقف را انتزاع می کنید یعنی سقف را نگاه می کنید، من را نگاه می کنید می گوئید سقف فوق شماسست، کاری اضافه نکردید، چیزی نشد، خود این فوقیت هم چیزی نیست، خوب دقت بکنید! سقف چیزی هست، من که این جا نشستم هستم اما این فوقیت چیزی نیست، انتزاع صرف است اما اگر آمد گفت آب بیاور این انتزاع نیست، در این جا اعتبار کرده، یعنی چه؟ یعنی در ذمه شما قرار داده آب آوردن را، ببینید و لذا در باب اعتبار جعل است، فرق است، عرض کردم این را چند دفعه سابقا و لاحقا همین اخیرا هم در بحث احکام عرض کردم بعضی از اوقات کلمه انتزاع و اعتبار جابجا استعمال می شود و دقیق استعمال نمی شود، استعمال دقیقش این است، اگر شما یک عنوانی را انتزاع کردید به این معنا که دو چیز را دیدید، یک عنوانی، یک نسبتی مابین این ها که آن نسبت هیچ واقعیت ندارد، مادامی که طرفین هستند، فوقیت، اگر من از زیر این سقف خارج شدم دیگه فوقیتی وجود ندارد، فوقیت برای سقف فی نفسه نیست، من نباشم چیزی تحتش نباشد نمی گوئیم فوقیت، اما در مقابل اعتبار، در اعتبار نه اضافه می کنید، کاری را ایجاد می کنید، جعل می کنید، نهایت این است که گاهی جعل شما به این لحاظ است که ترتیب اثر داده بشود در احساسات و ضمیر طرف مقابل و تاثیر بگذارد، تحریک بکند، تحریک عضلات بکند، این را غالبا ما بهش اعتبار ادبی می گوئیم، مثلا می گوئیم این آقا شیر است، این انتزاع نیست، شیر بودنش را انتزاع نکردیم، خوب دقت بکنید، این شیر بودن را بهش دادیم نه این که لفظ شیر به معنای انسان شجاع کما هو المشهور در باب مجاز و نه این که اسناد رایت اسدا، در اسناد مجاز عقلی هست به قول آقایان مجاز در اسناد است کما عن السکاکی، اگر مراد سکاکی این باشد، بلکه صحیحش در این جا یک نوع تجوز در مسند إلیه است، نه در لفظ است کما هو المشهور در باب مجاز، نه در اسناد است کما لعله ظاهر من السکاکی، در مفتاح العلوم ظاهر این است، حالا کار به این مختصر و این ها نداریم، در مفتاح العلوم ظاهرش کلام سکاکی یک نوع مجاز یعنی یک نوع تصرف مجاز در اسناد می بیند، ارجاع مجاز را به تصرف، راه سوم نه این و نه آن، یک نوع تصرف در اسد می بینیم، به این معنا که به اصطلاح زید را از لباس انسانی، در مقام اعتبار، در خیال خودم نه واقع، از مقام انسانیت لباس انسانیت ازش می کنیم لباس اسدیت بهش می پوشانیم، من او را اسد می بینیم، خب ببینید، به ذهن من می آید اگر بخواهیم لطف کلام را در مجاز

تفسیر بکنیم این تفسیر بهتر باشد، این جا اعتبار است، جعل است، این انتزاع نیست، دقت کردید؟ انتزاع اسدیت از زید نکردید، خوب روی این تامل بکنید چون خیلی موثر است، شما انتزاع نکردید مثل انتزاع فوقیت از سقف، انتزاع نکردید، در اسناد هم حساب نکردید، اسناد هم نباشد شما این را شیر می بینید، این در جایی است که اگر مراد از اعتبار، هدف از اعتبار ایجاد تحریک و تاثیر و تاثر باشد اما گاهی اوقات اعتبار که می شود، جعل که می شود آثاری اراده می شود، این می شود اعتبار قانونی، می گوید این واجب است، واجب است آب بیاوری، این واجب است آب بیاوری، آب آوردن را لحاظ کرده در ذمه شخص یعنی لحاظ کرده که این آب آوردن در او قرار داده شده برای این که تحریک اراده بکند، این جا انتزاع نیست، انتزاعی نکرده، چیزی انتزاع نکرده، بله یک عده از آقایان الان در کلمات هست که مثلاً می گویند صیغه افعال برای نسبت طلبی است، نسبت طلبی انتزاعی است و لذا هم غلط است، این معنا غلط است، خود طلب است نه نسبت طلب، نسبت یک امر انتزاعی است یعنی وقتی من به این می گویم برو آب بیاور انتزاع می شود، من طالبم، این مطلوب من است، آب آوردن مطلوب است، یک نسبتی بین این سه طرف پیدا می شود، بین طالب، بین مطلوب و مطلوب من، من می شوم طالب، آب آوردن می شود مطلوب، این شخص مخاطب هم می شود مطلوب من، این نسبت بعد از طلب پیدا می شود، تفسیر صیغه افعال به این، شنیدم الان در بعضی از کتب درسی هم متعارف شده به معنای نسبت طلبیه، این اشتباه است، درست نیست، اولاً نسبت طلبیه انتزاعی است و مفاد صیغه افعال انتزاعی نیست، اعتبار است نه انتزاع، این دقت ها این ها منشا می شود مثلاً این بحث اجتماع امر و نهی که بحث سنگینی هم هست خب آقای خوئی می فرمایند در خصوص سجده در آن معنایی که حالا برای سجده باشد اتحاد بین غصب و صلوة می شود در مکان، در لباس مطلقاً اما در مکان در خصوص سجده، آن وقت ایشان می فرماید این سجده ای که یک عمل وحدانی است از آن انتزاع می شود عنوان صلوتی و عنوان غصبی، اما این دو تا انتزاع واقع را عوض نمی کند، مثل این که من فوق کف زمین هستم و تحت سقف هستم، این عوض نمی کند، من یک نفرم با این دو تا انتزاع عوض نمی شود و لذا این عمل وحدانی یا دارای ملاک الزامی است یا مصلحت الزامی است یا مفسده الزامی، لذا ایشان اجتماع امر و نهی را از این راه باطل می داند، ما آن جا عرض کردیم این عمل وحدانی است، تا این جا درست، سجده شما این وضع جبهه یا مثلاً

فشار جبهه بر زمین این عمل وحدانی است لکن دو تا انتزاع نیست، دو تا اعتبار است، نه دو تا انتزاع، خوب دقت بکنید! این دو تا اعتبار است، نه دو تا انتزاع، یک اعتبار صلوتیت کرده، یک اعتبار غضبیت کرده و این بحث را باید از زاویه دیگری پیدا کرد و آن زاویه این است در باب اعتباریات تعدد عنوان کافی است، در باب انتزاعیات نه، در باب اعتباریات خوب دقت بکنید بحث ها را قانونی بکنید خیلی لطیف، در باب اعتباریات تعدد عنوان کافی است ولو معنوی یکی است، لکن طبیعت اعتبار این جوری است، حالا شرح این مطلب چون حیثیات تقییدیه، خلاصه اش حیثیات تقییدی است تفسیرش را در محل خودش، اگر حیثیات را تعلیلی گرفتیم یکی می شود، تعدد عنوان تاثیرگذار نیست، اگر حیثیات را تقییدی گرفتیم دو تا می شود، و صحیحش در باب اعتبار حیثیات، حیثیات تقییدیه است نه تعلیلیه، پس بنابراین این را ما کرارا عرض کردیم مرحوم نائینی قدس الله نفسه ایشان می خواهند این را بگویند که صحت و فساد اعتبار نیست، انتزاع است، روشن شد این بحث؟ وقتی می گوئیم صحیح است مثل فوقیت را از سقف برای من انتزاع می کنید، صحت و فساد اعتبار نیست، شارع چیزی را اعتبار نکرده، شما انتزاع می کنید، یعنی چه؟ یعنی ماتی به را نگاه می کنید، مامور به را نگاه می کنید، می گوئید این ماتی به مطابق است با مامور به، این می شود صحیح، مطابق نیست می شود فاسد، شما چیزی را، مراد مرحوم نائینی روشن شد؟ چیزی را اعتبار نکردید، انتزاع کردید نه اعتبار، اگر اعتبار نکردید دیگه بحث نیست متاصل بالجعل هست یا نه؟ اصلا جعلی بهش تعلق نگرفته.